



جیمز جویس

برگردان: منوچهر بدیعی

نخستین واکنش اکثر ناقدان و برخی خوانندگان در برابر «اولیس» آن بود که این اثر ادبی را یک سره نوعی "طنز" به شمار آورند. زمانی گذشت تا با توجه به روش‌هایی که در آن به کار رفته بود - «تک‌گویی درونی» و «سیلان خودآگاهی» - و با تعمق در انبوه حقایق و اموری که در اولیس مطرح شده است معلوم شد که این اثر یک سره طنز نیست اما از طنز هم‌خالی نیست. شاید طنزآمیزترین تکه «اولیس» قطعه‌ای از بخش دوازدهم آن «سیکلوپ» باشد که در این‌جا ترجمه آن آمده است. به خوانندگان پیش‌نهاد می‌شود که نخست آنچه درباره تمامی بخش ۱۲، پیش از یادداشت‌های شماره‌گذاری شده، نوشته شده است بخوانند و پس از آن به خواندن متن همراه با یادداشت‌ها بپردازند.

م. ب.

آخرین وداع بی‌نهایت تأثرآور بود ۱. از مناره‌های دور و نزدیک صدای ناقوس مرگ لاینقطع بلند بود و همه را به تشییع جنازه می‌خواند و در گوشه و کنار محله‌های غمزده ده‌ها طفل پوشیده در نم که صدای پوک توپ‌ها آن‌ها را قطع می‌کرد ندایی شوم سر می‌داد. غرش کرکننده رعد و روشنایی کورکننده برق که این صحنه مرگبار را روشن می‌کرد گواهی می‌داد که توپخانه آسمان از قبل تمام طنطنه مافوق طبیعی خود را به این منظره مخوف عاریه داده است. از دریچه‌های سیل‌بند آسمان خشمگین بارانی سیل‌آسا بر سربرهنه خلاقیتی که گرد آمده بودند فرو ریخت و عده اینان به کمترین تخمین پانصد هزار بود. دسته‌ای از پاسبان‌های شهر دبلین بزرگ به فرماندهی شخص سرکلانتر در میان آن جمع عظیم به حفظ نظم مشغول بودند و برای آن‌که آن جمع عظیم سرگرم شوند دسته موزیکانچی سنج و سازهای بادی خیابان‌یورک ۲ با آلات پوشیده در پوشش سیاه ماهرانه همان نغمه بی‌همتایی رامی‌نواختند که قریحه نالان «اسپرانترزا» ۳ از گهواره در دل ما نشانده است. قطارهای تفریحی سریع‌السير فوق‌العاده و دلجان‌های موتورهای باتیمکت‌های روکش‌دار تهیه دیده بودند تا پسرعموهای روستایی ما که جمع‌کنثیری از آنان به آن‌جا آمده بودند در آسایش باشند. وقتی خوانندگان دوره‌گرد محبوب دبلین ل-ن-ه-ن و م-ل-گ-ن ترانه «شب پیش از آن روز که لاری‌دراز شد» ۴ را با آن طرز نشاط‌انگیز مرسوم خود خواندند تفرج خاطر فراوانی پدید آمد. آن دو مزه‌پران بی‌مثل و مانند ما با تصنیف‌های یک‌ورقی خود داد و ستد پرغوغایی در میان دوست‌داران طنز و هجا برپا کردند که اگر کسی در گوشه دل عنایتی به طنز عاری از لودگی ایرلندی داشته باشد به آن چند پول‌سپاهی که به زحمت به کف می‌آوردند غبطه نخواهد خورد. بچه‌هایی که در «یتیم‌خانه دختران و پسران» بودند لب پنجره‌ها جمع شده بودند و به این صحنه نگاه می‌کردند و از این‌که چنان برنامه غیرمنتظری به سرگرمی‌های آن روز افزوده شده بود شادی‌ها کردند و باید از «خواهران نازنین بینوایان» ۵ تقدیر و تمجید کنیم که به فکر افتادند تا برای یتیمان پدر و مادر از کف داده برنامه تفریحی به‌راستی آموزنده‌ای فراهم آورند. جمع مدعوین‌نایب‌السلطنه که در میان‌شان باتوان معروف بسیار بود در سایه همراهی غلیمخدرات مکرّمات به بهترین جایی جایگاه هدایت شدند و سفیران بدیع‌منظر خارجی که به «دوستان جزیره زمره» شهرت دارند در جایگاهی درست روبه‌روی آنان جای داده شدند. سفیران که با هیبت تمام حاضر بودند عبارت بودند از کومنداتوره باچی باچی بنینو بنونه ۶ (که شیخ‌السفرا بود و نیمه‌فلج و ناگزیر بودند او را با یک جرتقیل نجاری قوی به صندلی‌اش برسانند)، مسیو پیر پل پتیت اپتان ۷، گراند ژوکر ولادیمنجلاب حیض‌لته‌تشف، آرکژوکرلنوپوک رودلف فون شوآنزنباد - هودنتالر ۸، کننتس مارهاویراگاکسیا سزونی پوتراپستی، ۹ حرم‌خان فیسافاده، کنت آتاناتوس کاراملوپولیس، ۱۰ علی‌بابا بخشش راحت‌القوم افندی،

سنیور هیداکلو کابالرودون پکادیلوای پالا براس ای پاترنوسترد و لامالورا و دولا مالاریا ۱۱، هوکوپوکو هاراکیری، ۱۲ هی هونگ چانگ، ۱۳ اولاف کویرکدلسن، ۱۴ ماین هیر حقه وان کلک، پان پولاکس پادی ریسکی، ۱۵ گوزپوند پره کلشتر کراچینا بریچی سیچ، بوروس هوپینکوف، ۱۷ هرهور هوس دیرکتور پرازدینت هانس چوچلی - اشتورلی، ۱۸ دکتر پروفیسور ورزشگاه ملیوم موزیوم آسایشگاه هیوم فیک بندیوم میتدلیوم اختصاصیوم سنتیوم تاریخ عمومیوم ویزگیوم کریگفید او برآل گماینه، ۱۹ کلیه سفرا بدون استثنا با عباراتی بسیار محکم که ناهنجارتر از آن‌ها ممکن نبود درباره عملیات وحشیانه بی‌نامی که آنان را به تماشای آن دعوت کرده بودند سخن راندند. سپس مناقشه پرحرارتی (که همه در آن شرکت کردند) در میان «د.ج. ز. ۲۰» بر سر آن درگرفت که روز تولد قدیس نگهبان ایرلند روز هشتم مارس بوده است یا روز نهم مارس. ۲۱ در ضمن این مباحثه به توپ و شمشیر و تیر برگرد و قره‌مینا و نارنجک گازی و ساطور و چتر و منجیق و پنجه‌بکس و کیسه‌شن و پاره‌آهن نیز متوسل شدند و بی‌محابا برهم ضرب و شتم وارد آوردند. بیک ویژه فرستادند و پاسبان کوچول، آجدان مکفادن، را از بوترتاؤن خبر کردند که آمد و به شتاب نظم را اعاده کرد و به سرعت برق پیشنهاد کرد که هر دو طرف متخاصم با قبول روز هفدهم قضیه را فیصله دهند. پیشنهاد آن پاسبان نیز هوش سه‌متری ۲۲ بی‌درنگ مورد پسند همگان واقع شد و به اتفاق آرا مورد قبول قرار گرفت. تمامی «د.ج. ز.» به آجدان مکفادن از ته دل تبریک گفتند، در حالی که از بدن چند تن از آنان خون فراوانی می‌رفت. کومنداتوره بنینو بنونه را از زیر کرسی ریاست بیرون کشیدند و مشاور حقوقی او آوکاتو پاگامی ۲۳ توضیح داد که او فقرات متنوعی را که در سی و دو جیبش ۲۴ پنهان شده است در بحبوحه غوغا از جیب همکاران فرودست‌تر خود اقتباس کرده است بدان امید که شاید آنان بر سر عقل بیایند. آن چیزها (که مشتمل بر چندصد ساعت زنانه و مردانه نقره و طلا بود) بی‌درنگ به صاحبان برحقش اعاده گردید و هماهنگی عمومی حاکم مطلق شد.

رامبولد، آرام و بی‌تکلف، در لباس بی‌نقص صبحگاهی که گل مورد پسند خود، **Gladiolus Cruentus** [گلابول خون‌آلود ۲۵] را زده بود قدم به سوی چوبه‌دار برداشت. حضور خود را با همان سرفه ملایم رامبولدی اعلام داشت که بسیاری کوشیده‌اند تا آن را تقلید کنند (و ناکام مانده‌اند) - سرفه‌ای کوتاه و دقیق و با این‌همه مختص خود او. آمدن جلادی که شهرت جهانی داشت با غریب تحسین آن جمع کثیر روبه‌رو شد، بانوانی که از اطرافیان نایب‌السلطنه بودند در عین شور و شادی دستمال‌های خود را تکان می‌دادند در حالی که سفرای خارجی که از آنان هم پرشورتر بودند نعره تحسین می‌کشیدند و ملغمه‌ای از فریادهای هوخ، بانزایی، الجن، زیویو، چین‌چین، پولاکرونیا، هیپ‌هیپ، ویو، الیه، برداشته بودند که در میان آن فریاد زنگدار او ویوای ۲۶ سفیر سرزمین ترانه‌ها (یک نت «فا» ی بلند مضاعف که یادآور نت‌های دل‌دوز زیبایی بود که خواجه کاتالانی ۲۷ جده جده‌های ما را با آن به‌وجود می‌آورد) به‌آسانی تشخیص داده می‌شد. ساعت دقیقاً هفده بود. سپس علامت شروع نمازی درنگ از پشت بلندگو داده شد و در یک چشم به‌هم زدن همه سرها برهنه‌شد، کلاه سروری کومنداتوره که از زمان انقلاب رینزی ۲۸ در تصرف خانواده او بود به دست مستشار پزشکی او، دکتر پ ۲۹، از سرش برداشته شد. اسقف فاضلی که تقبل کرده بود تا به آن قهرمان شهید که در شرف تأدیه دین خود با مجازات اعدام بود و اسپین تسلاهای دیانت مقدس ما را بدهد با حضور قلب بسیار مسیحایی خود در گودالی پر از آب باران زانو زد، و در عین این‌که ردایش روی موهای سفیدش بود، در برابر بارگاه رحمت الهی به دعا و ندبه و زاری مشغول شد. جلاد با آن هیکل مهیب، در کنار کُنده چوب، زیر تیرایستاده بود، چهره‌اش در یک ظرف ده‌گالنی که دو سوراخ در آن بریده بودند پنهان بود و چشمانش از میان آن دو سوراخ برق غضب بیرون می‌داد. همچنان‌که در انتظار علامت مرکب‌ار بود لبه سلاح مخوف خود را با مالاندن آن‌به ساعد ورزیده خود امتحان می‌کرد، یک نفس پشت سر هم سر از تن‌گوسفندان گله‌ای جدا می‌کرد که دوست‌داران حرفه ظالمانه اما ضروری او فراهم آورده بودند. روی میز ماهون زیبایی در کنار او یک کارد سلاخی قرار داشت و انواع ابزارهای فولادی آبدیده برای درآوردن دل و روده (آن‌ها را مؤسسه کارد و چنگال‌فروشی آقایان جان راوند و پسران، شفیلد که شهرت جهانی دارد به سفارش مخصوص آورده بودند)، یک ماهی‌تابه سفالی برای آن‌که وقتی اثنا عشر و ستون فقرات و روده کور و آپاندیس و غیره را با موفقیت بیرون کشیدند در آن قرار دهند و دو پارچ شیر بزرگ برای آن‌که خون بسیار عزیز قربانی بسیار عزیز را در آن بریزند. مباشر خانه مختلط گریه‌ها و سگ‌ها شرف حضور داشت تا این ظرف‌ها را پس از آن‌که پر می‌شوند به آن مؤسسه خیریه ببرد. مقامات مربوطه طعامی بسیار عالی مشتمل بر قاچ‌های نازک گوشت خوک و تخم مرغ، بیفتک برشته و پیاز، که همه را لذیذ پخته‌بودند با گرده‌های نان داغ خوش‌مزه مخصوص صبحانه و چای قوت‌بخش به‌مقدار فراوان تهیه کرده بودند تا شمع این محفل غم‌بار آن را صرف کنند، همان‌که وقتی او را برای سربریدن آماده می‌کردند در عین سرخوشی بود و به‌تشریفات اعدام من‌البدو الی الختم توجهی دقیق می‌کرد اما وی با کف‌نفسی که در زمانه ما کمیاب است، در کمال نجابت از جا برخاست و گفت که آرزوی او در دم مرگ آن است که طعام را به نشانه عنایت و احترام او در بخش‌های قابل‌قسمت در میان اعضای «جمعیت نظافتچیان تنگ‌دست و

بیمار» ۳۰ تقسیم کنند (و این آرزو بی‌درنگ برآورده شد) و هیجان **nec and non plus ultra** [در نقطه‌اعلاهی قابل حصول] وقتی به اوج خود رسید که نامزد برگزیده‌اش صف‌های مسلسل تماشاگران را شکافت و خود را در بغل عضلاتی او انداخت، در بغل همان مردی که در شرف آن بود تا در راه وصل او به عالم ابدیت پرتاب شود. قهرمان، اندام باریک او را در آغوش پرمهر خود جای داد و زیر لب عاشقانه گفت: شیلیا من. ۳۱ دختر که از این طرز استعمال نام کوچک خود به شوق آمده بود. — وقتی که روده‌های شور اشک‌های‌شان در هم آمیخت به آن قهرمان قول داد که یاد او را همواره عزیز خواهد داشت و هرگز آن یار قهرمان خود را از یاد نخواهد برد که ترانه‌گویان چنان به‌سوی مرگ رفت که گویی به‌تماشای مسابقه چوگان‌بازی در پارک کلانتورک می‌رود. آن روزگاران خوش‌پریرکت کودکی را به خاطرش آورد که دست در دست یکدیگر بر سواحل آنالیفی در سرگرمی‌های معصومانه جوانی غرق می‌شدند و آن‌گاه هر دوروزگار دهشتناک کنونی خود را از یاد بردند و هر دو از ته دل خندیدند و همه‌تماشاگران، از جمله حضرت کشیش، در سرور همگانی شریک شدند. جمع هیولایار تماشاگران از شادی بی‌رورواسی تلوتلو می‌خوردند. اما در دم غمیر آنان چیره شد و برای آخرین بار انگشتان‌شان را در هم فرو کردند. سیل‌تازه‌ای از اشک از مجاری اشکی آنان جاری شد و جمع کثیر مردمان که تا اعماق جان‌شان متأثر شده بود به هق‌هق دل‌خراشی افتادند و تأثر حضرت کشیش پیر به‌هیچ‌وجه از دیگران کمتر نبود. مردان تنومند پرزور، امنای صلح و غولان خوش‌مشراب شهربانی سلطنتی ایرلند بی‌رورواسی دستمال‌های خود را به کار می‌بردند و بی‌اغراق می‌توان گفت که در آن جمع بی‌نظیر حتی یک چشم خشک پیدا نمی‌شد. پرشورترین واقعه‌ای که روی داد آن بود که جوان زیبایی از فارغ‌التحصیلان آکسفورد ۳۲ که به فداکاری در راه جنس‌لطیف معروف بود پا پیش نهاد و با ارانه کارت ویزیت و دسته‌چک و شجره‌نامه خود از آن دوشیزه جوان تیره‌روز خواستگاری کرد و از او خواست تا روز عروسی را تعیین کند و خواستگاری او بی‌معطلی پذیرفته شد. ۳۳ به کلیه باتوانی که در میان تماشاگران بودند در کمال خوش‌سلیقگی یادگاری به مناسبت آن روز دادند که عبارت بود از جمجمه‌ای با یک دسته‌گل‌سینه از دو استخوان متقاطع و این کار، کاری بود به موقع و سخاوت‌مندانه که بار دیگر چشمه احساسات همگان را به جوش آورد: و وقتی که آن جوان زن‌دوست آکسی (که، ضمناً دارای یکی از معروف‌ترین نام‌هایی بود که در تاریخ انگلستان پیدا می‌شود) حلقه نامزدی گران‌قیمتی با زمردهایی که به‌صورت شبدر چهارپر بر آن سوار شده بود به انگشت نامزد پرآزرم خود کرده‌یجان و احساسات را دیگر حد و مرزی نبود. کار به‌جایی رسید که حتی رییس سنگدل امنیه، سرهنگ دوم تامکین ماکسول فرنچمولان تاملینسون که ریاست آن مجلس را بر عهده داشت، حتی او که جمع کثیری از سپاهیان هندی را بی‌آن‌که خم به ابرو بیاورد دم توپ گذاشته بود، ۳۴ نمی‌توانست جلو بروز احساسات طبیعی خود را بگیرد. با دستکش آهنین خود اشک دزدانه‌ای را از چشم زدود و هم‌شهریان برجسته‌ای که افتخار داشتند در جوار ایشان حضور داشته باشند شنیدند که او زیرلبی و با لکنت زبان می‌گوید: های جانمی. — های‌های که وقتی چشمم بهش می‌افتد دلم می‌خاد بزنم زیر گریه برا این‌که به‌یاد آن خمره خودم می‌افتم که آن‌جا ته جاده لایم‌هاوس ۳۵ چشم به راه منه.

یادداشت‌ها

زمان: ساعت پنج بعد از ظهر روز پنج‌شنبه شانزدهم ژوئن ۱۹۰۴

مکان: پیاله‌فروشی بارنی کیرنان.

عضو بدن: عضله.

هنر، علم یا فن: سیاست.

رنگ: هیچ.

نماد: فنیان. (نگاه کنید به یادداشت ۲۱/۴۳-۲۴ در یادداشت‌های بخش [۲])

شیوه بیان: مبالغه. در فاصله قسمت‌های مختلف وصفی که از زبان راوی در این بخش نقل شده است، سی و سه بند به صورت تقلید طنزآمیز (نقیضه) از سبک‌های ادبی پُرتنطنه، هیجان‌انگیز یا احساساتی آمده است. در یادداشت‌های این بخش هر کدام از این‌سی و سه بند با واژه «نقیضه» مشخص شده است و به‌سیکی که با طنز از آن تقلید گردیده اشاره کوتاهی شده است.

نظیره‌ها: من ضمیر اول شخص مفرد، (راوی ناشناس ماجرا) نظیر «هیچ‌کس»، سیگار نظیر چوب نیم‌سوخته؛ «عروج» بلم در پایان فصل نظیر سخنان پرستیزی که اولیس به‌پولیفم (سیکلوپ یا غول یک‌چشم می‌گوید). تا این اندازه را جوین خود تصریح کرده‌است اما همه شارحان بر این متفقند که «هموطن» نیز نظیر «سیکلوپ» یا غول یک‌چشم است.

اودیسه: عنوان هومری این بخش «سیکلوپ» است. در سرود نهم «اودیسه»، اولیس داستان گرفتاری

خود را در میان «سیکلوپ» ها یا غول‌های يك چشم حکایت می‌کند. این غولان «نه انجمنی برای رای زنی دارند و نه آیینی. هر کدام بر فراز کوه‌های بلند در میان غارهای میان‌تهی جای‌گزین‌اند و هر کس آیینی سخت برای فرزندان و زنان خود می‌نهد.» با آن‌که جزیره آنان «هیچ استرون نیست؛ می‌توان میوه‌های هر فصل را بار آورد.» و «برای کشتزارها زمین هموار دارند؛ در بازگشت فصل می‌توانند خرمن‌های بلند فراهم کنند.» اما نه چراگاه در آن‌جا هست نه کشتزاری، بلکه تخم‌افشانی و شخم‌زدنی هم نیست، آدمی‌زاده در آن نیست و تنها بزهایی را که بانگ برمی‌آورند می‌پرورند.» اولیس و چند تن از همراهانش در غار یکی از این غولان، به نام «پولیفم» گرفتار می‌شوند، غول همراه با گله‌گوسفندانش فرا می‌رسد، دو تن از همراهان اولیس را با هم برمی‌دارد و اندام ایشان را از هم می‌درد و می‌خورد. روز بعد نیز پولیفم دو تن دیگر از همراهان اولیس را می‌درد و اولیس و بقیه همراهانش را در غار زندانی می‌کند. اما به هنگام شب اولیس غول را با شراب‌مست می‌کند و گرز گران خود او را، که نوک آن را تراشیده و در «آتشی شراره‌افکن» سخت‌کرده، به چشم غول فرو می‌برد و او را کور می‌کند. در ضمن شراب‌خواری پولیفم از اولیس می‌پرسد که نامت چیست و اولیس پاسخ می‌دهد نام من «هیچ‌کس» است. وقتی آن‌گرز شراره‌افکن به چشم غول فرو می‌رود و او فریادی سهمگین می‌کشد و سیکلوپ‌هایی‌را که در غارهای گردآگرد آن‌جا بوده‌اند به کمک می‌خواند، سیکلوپ‌های دیگر از پشت‌دخمه می‌پرسند کیست که می‌خواهد تو را بکشد و پولیفم پاسخ می‌دهد «هیچ‌کس». سیکلوپ‌ها نیز پی کار خود می‌روند. صبح روز بعد اولیس و همراهانش خود را در میان گله‌ پولیفم پنهان می‌کنند و می‌گریزند و به کشتی خود می‌روند. اولیس از همان‌جا بانگ برمی‌دارد و سیکلوپ را ریشخند می‌کند. خشم در دل غول يك چشم افزون می‌شود و تخته‌سنگی را از فراز کوه بزرگی می‌کند و به‌سوی کشتی می‌اندازد. افتادن آن آب دریا را به‌کشاکش می‌آورد اما اولیس چوب بسیار بلندی برمی‌دارد و با آن کشتی خود را دور می‌کند. پولیفم از پدر خود، پوزنیدون، می‌خواهد که: «ای پوزنیدون، که زمین بر دوش تو است، ای‌خدایی که موهای تیره‌رنگ داری، درخواست مرا برآور. اگر راستی من پسر تو هستم و تومی‌گویی پدر منی، روا دار که این اولیس، ویران‌کننده شهرها، پسر لائرت، که در ای‌تاک‌جایگاه دارد، هرگز به خانه خود بازنگردد؛ و اگر سرنوشت او این است که کسان خود را بازبیند و به خانه خود که بام بلند دارد بازگردد، در سرزمین پدرانش، پس از سفری دراز باشد، پس از رنج فراوان و نابودشدن همه یارانش، در روی کشتی بیگانه‌ای و بدبختی رادر خانه خود ببیند.» چون سرنوشت آن است که اولیس به خانه خود بازگردد، پوزنیدون می‌تواند فقط دومین خواسته فرزند خود را برآورد.

مسیحیت: در این بخش، مانند بخش‌های دیگری که استیون در آن‌ها ظاهر نمی‌شود، بیشتر با مضامین «عهد عتیق» سر و کار داریم. در آخرین سطرهای این بخش که به سبک «کتاب مقدس» نوشته شده، از «ایلیا» نام برده می‌شود. ایلیا در عهد عتیق، پیامبری است که باارابه آتشین به آسمان صعود می‌کند و یهودیان معتقدند که پیش از ظهور مجدد «مسیح» ابتدا ایلیا ظهور می‌کند. اما انبیای بنی اسرائیل همه ظهور عیسی را پیش‌بینی کرده‌اند و در این بخش مانند سایر بخش‌ها از عیسی نیز آثاری هست، از جمله صحنه دارزدن در ملا عام‌یادآور مصلوب‌شدن عیسی است. این نیز گفتمی است که مشتریان پیاله‌فروشی سیزده‌تن هستند و این یادآور «آخرین شام» عیسی است با دوازده تن حواری خود. از يك‌سومی‌توان گفت که بلوم «یهودا» است و «هموطن» نوعی مسیح فنیانی؛ از سوی دیگر می‌توان گفت که «هموطن» یهودا است و بلوم نوعی مسیح است که همه انسان‌ها را، قطع نظر از ملیت آن‌ها، دوست می‌دارد.

۱. آخرین وداع بی‌نهایت تأثرآور بود... که آن‌جا ته جاده لایم هاوس چشم به راه منه (نقیضه) به‌تقلید از سبک روزنامه‌ها در شرح وقایع و حوادث مهم مورد توجه مردم. توصیف اعدام‌را برت امت اندکی نیز به سبک داستان «دل‌شکسته» اثر واشینگتن ایروینگ (۱۷۸۳-۱۸۵۳) است.
۲. دسته موزیکانچی سنج و سازهای بادی خیابان یورک - این دسته موزیک را باشگاه‌کارگران محافظه‌کار شهر و استان دبلین راه انداخته بود. آن باشگاه در خیابان یورک قرار داشت.
۳. نغمه بی‌همتایی... که قریحه نالان «اسپرانزا» از گهواره در دل ما نشانده است - «اسپرانزا» نام‌مستعار جین فرانسیسکا الجی، لیدی وایلد (۱۸۲۶-۱۸۹۶) مادر اسکار وایلد است. وی یکی از فعالان نهضت ادبی - انقلابی ایرلند جوان در سال ۱۸۴۸ بود و چند شعر مهیج سروده است؛ از این‌رو صفت «نالان» برای قریحه شاعری او چندان مناسب نیست. منظور از نغمه «بی‌همتا» روشن نیست اما تورنتون معتقد است که این عبارت اشاره به شعر «برادران: هنری و جان شیرز» است که ابتدا حالتی «نالان» و حزن دارد اما از بند سوم به‌بعد به‌حماسه‌ای درباره «افتخار شهادت» بدل می‌شود.
۴. شب پیش از آن‌روز که لاری دراز شد - عنوان يك ترانه ایرلندی است که در قرن هجدهم سروده شده

است و چنین آغاز می‌شود «شب پیش از آن‌روز که لاری دراز شد / بچه‌ها همه‌از او دیدار کردند.» لاری و دوستانش با راحتی خیال می‌نوشتند و ورق‌بازی می‌کنند و لاری شفاعت کشیش را رد می‌کند و تنها از این نگران است که «ماری دل‌بند»ش وقتی روح او به سراغش می‌رود وحشت‌زده می‌شود.

۵. «خواهران نازنین بینوایان» - شعبه‌ای از بنیاد خواهران نیکوکار فرقة کاتولیک. تشکیلات آنان در دبلین منحصر به يك خانه پیران بود.

۶. کومنداتوره باچی باچی بنینو بنونه - به ایتالیایی یعنی «فرمانده ماچ ماچ سلامت‌سلامت.»

۷. پیر پل پیتیت اپتان - به فرانسه یعنی «پیر پل بهت‌آور کوچولو.»

۸. شوآنزنیاد - هودنتالر - به آلمانی یعنی -.

۹. کنس مارها ویراگاکسیا سزونی پوتراپستی - گذشته از چند واژه ریک انگلیسی که به‌طراز در میان نام این "کنس" نهاده شده است، این نام دراز به زبان مجاری یعنی: «کنس گاو‌مادمازل دلبند فلان‌کس گند و گه پستی» («پستی» از «پست» که جزء آخر بوداپست است.)

۱۰. آتاناتوس کاراملوپولیس - به یونانی جدید یعنی «کنت شوکولات‌فروشی بی‌مرگ.»

۱۱. سینپور هیدانگلو کابلرودون پکادیلوای پالابراس ای پاترنوستردولا مالورا دولا مالاریا - به اسپانیایی یعنی «خدایگان شهسوار شریف آقای پکادیلو و کلمات و دعای الهی برای ساعت نحس مالاریا.»

۱۲. هوکوپوکو هاراکیری - هوکوپوکو نزدیک به واژه انگلیسی «هاکی پاکي» به معنی «دوزو کک» است. هاراکیری واژه‌ای ژاپنی به معنی خودکشی است.

۱۳. هی هونگ چانگ - برگرفته از روی نام هونگ چانگ (۱۸۲۳-۱۹۰۱)، سیاست‌مدار توانای چینی که مدت بیست و پنج سال (۱۸۷۰-۱۸۹۵) پس از امپراتور چین مقتدرترین مرد آن سرزمین بود.

۱۴. اولاف کوبیرکدلسن - واژه‌های این نام ظاهراً دانمارکی در زبان انگلیسی به معنی «آهای بخند، پسر کتری مسی» است، اما با توجه به یادداشت بعدی ممکن است اشاره‌ای باشد به این‌که وقایع هملت در دانمارک روی می‌دهد. و همچنین شاید اشاره‌ای است به «گوندر استورپ کلدن» (دیگ گوندر استورپ) و «رینکی کلدن» (دیگ رینکی)، دو دیگ‌برنزی سلتی که اولی در سال ۱۸۹۱ و دومی در سال ۱۹۴۵ کشف شد و اکنون در موزه ملی دانمارک است. در سنت سلتی دیگ یکی از مهم‌ترین لوازم منزل بوده و مانند شمشیر و سپر از اموال اختصاصی رئیس قبیله به شمار می‌آمده است.

۱۵. پان پولاکس پادی ریسکی - «پان» در زبان لهستانی به معنی «آقا» است. بقیه واژه‌های این نام یادآور پیانوزن مشهور لهستانی یان پادروسکی (۱۸۶۰-۱۹۴۱) و پادی، نمونه مرد ایرلندی است که در نمایش‌ها ظاهر می‌شود. «پولاکس» واژه‌ای است که «هوراشیو» در صحنه اول پرده اول هملت ضمن توصیف روح بر زبان می‌آورد و می‌گوید: «و نیز روزی که پس از يك گفت و گوی خشم‌آلود «پولاک»‌های سورتمه‌سوار روی یخ‌ها را شکست داد به همین‌گونه ابرو درهم کشیده بود.» اما در طرز املاء و همچنین معنای «پولاک» بین پژوهشگران آثار شکسپیر اختلاف نظر وجود دارد.

۱۶. گوزپوند - واژه روسی «گاسپادین» به معنی آقا به این صورت درآمده است.

۱۷. بوروس هوپینکوف - «بوروس» صورت هجوآمیز نام «بوریس» است که اشاره به بوریس گودونوف (۱۵۵۱-۱۶۰۵) دارد که از ۱۵۹۸ تا ۱۶۰۵ تزار روسیه بود. «هوپینکوف» نیز نامی است که با تغییر دو واژه انگلیسی به معنی «سیاه سرفه» ساخته شده است و یادآور حمله شدید سیاه سرفه است که در ماه می ۱۹۰۷ به بوریس کنراد پسر جوزف کنراد نویسنده معروف دست داد.

۱۸. هرهوروس دیرکتور پرازیدنت هانس چوچلی - اشتورلی - یعنی «رئیس هیأت مدیره و مدیرعامل فاحشه‌خانه آقای هانس چوچلی - اشتورلی». چوچلی - اشتورلی به معنی «کیک‌کوچک، مالیات اندک» نام يك خانواده معروف سویسی - آلمانی است.

۱۹. کریگفرید اوبرآل گماینه - «کریگفرید» به معنی «جنگ - صلح» در استهزای «زیگفرید»؛ «اوبرآل گماینه» در زبان آلمانی به معنای «کلی، عمومی» است اما در سرود ملی آلمان واژه‌ای شبیه به آن آمده است که معنی «برتر از همه» دارد: «آلمان، آلمان، برتر از همه». جویس قصد استهزای این عبارت را نیز داشته است.

۲۰. «د. ج. ز» - حروف اول «دوستان جزیره زمره».

۲۱. روز تولد قدیس نگهبان ایرلند روز هشتم مارس بوده است یا روز نهم مارس - اشاره به پاتریک قدیس (۳۸۵-۴۶۱) است که نه تنها روز تولدش نامعلوم است بلکه در سال و محل تولدش نیز تردید کرده‌اند (آیا در اسکاتلند متولد شده است یا در ویلز یا گال). راه حل مزاح‌آمیزی که برای تعیین روز تولد او پیشنهاد شده، یعنی با جمع عددهای هشت و نه به عدد هفده رسیدن و آن را روز تولد پاتریک قدیس دانستن، از سامول لاور است که در شعر «تولد پاتریک قدیس» می‌گوید نزاع بر سر روز تولد پاتریک قدیس نخستین نزاع فرقه‌ای ایرلند باستان بوده است، تا آن‌که «پدر مولکاهی» مصالحه‌ای پیشنهاد می‌کند: «گفتا بچه‌ها بر سر هشت و نه نزاع نکنید / این قدر اختلاف نکنید - بلکه گاهی هم انتلاف کنید / هشت را با نه انتلاف کنید

می‌شود هفده / پس همین روز تولدش باشد / منشی‌اش گفت، سلیمان... / سپس همه سپاه‌مست شدند - که نعمت بر آن‌ها کامل کرد / و ما از آن روز تاکنون به همین سیره عمل می‌کنیم.»

اما از شوخی گذشته، اختلاف و نزاع بر سر زمان و مکان تولد قدیس پاتریک و تاریخ‌آغاز کار تبلیغی او در ایرلند چنان بالا گرفت که در کتاب «سؤال و جواب دینی» کلیسای ایرلند اعتقاد به سال ورود او به ایرلند جزء یکی از مبانی ایمان شمرده شد: «سؤال: برای نخستین بار ایرلند به دست چه کسی به دین راستین گروید؟ جواب: ایرلند به دست پاتریک قدیس به دین راستین گروید، پاتریک قدیس را پاپ سلسنتین فرستاده بود و در سال ۴۳۲ به جزیره ما پا نهاد.»

۲۲. پاسبان کوچول، آجدان مک‌فادن را از بوت‌رتاون خبر کردند... آن پاسبان تیزهوش سه‌متری - «بوت‌رتاون» دهکده‌ای در نزدیکی دبلین است، که کلانتری بزرگی داشت. شوخی مربوط به پاسبان در این است که یکی از شرایط اشتغال به کار پاسبانی آن بود که قد او طلب دست‌کم ۱۶۰ سانتی‌متر باشد و مردم می‌گفتند که معمولاً جوانان روستایی که قیافه ساده‌لوحانه و بچگانه‌ای دارند به این کار رو می‌کنند.

۲۳. آووکاتو پاگامی‌می - به زبان ایتالیایی به معنی: «وکیل پولم بده بده» و نیز بازی با اسم‌نیکولو پاگانینی (۱۷۸۲-۱۸۴۰) ویولون‌زن مشهور ایتالیایی.

۲۴. سی و دو جیبش - هر جیب برای یکی از سی و دو استان ایرلند.

۲۵. گلائیول خون‌آلود - واژه‌های لاتینی نام نوعی گلائیول (که البته در عالم خارج وجود ندارد.) نام گلائیول از واژه‌ای به معنی «شمشیر» گرفته شده و واژه «خون‌آلود» را جویس به آن افزوده است.

۲۶. هوخ، بانزایی، الجن، زیویو، چین چین، پولاکرونیا، هیپ هیپ، ویو، ال‌ه... اوویوا - کلمات‌ندا به زبان‌های گوناگون: «هوخ به آلمانی یعنی «والا، شریف، عالی» و به معنی آرزوی عمر دراز نیز هست؛ «بانزایی» به ژاپنی یعنی «عمرت ده‌هزار سال به درازا کشد» که نوعی دعا در هنگام نبرد و نیز کلمه درود به امپراتور است؛ «الجن» به مجارستانی یعنی «عمرت درازباد»؛ زیویو به زبان صرب و کروات یعنی «درود، عمرت دراز باد»؛ «چین چین» به زبان عامیانه انگلیسی یعنی «سلام عرض می‌کنم»؛ «پولاکرونیا» به زبان یونانی کنونی یعنی «عمرت دراز باد»؛ هیپ هیپ به زبان انگلیسی آمریکایی نوعی «هورا» است (هیپ هیپ‌هورا)؛ ویو به زبان فرانسه یعنی «زنده باشی»؛ ال‌ه نیز به زبان عربی یعنی «خداوند»؛ اوویوا به ایتالیایی یعنی «هورا.»

۲۷. خواجه کاتالانی - اشاره به آنجلیکا کاتالانی (۱۷۷۹-۱۸۴۹)، خواننده زنی که صدای زیر او شهرت داشت و مانند صدای پسر بچه یا جوانی اخته شده بود.

۲۸. انقلاب رینزی - کولادی رینزی (یا رینزو) (۱۳۱۳-۱۳۵۴) یکی از رهبران رومی بود که در سال ۱۳۴۷ انقلابی به‌پا کرد و اشراف رومی را برکنار ساخت و اصلاحاتی در حکومت روم پدید آورد. اما همین‌که به ریاست حکومت رسید غرور و استبداد فراوان از خود نشان داد و مردم و دستگاه پاپ را از خود بیزار کرد زیرا به فکر احیاء عظمت روم قدیم در وضع غیر مذهبی آن افتاده بود. در سال ۱۳۴۸ از روم بیرونش کردند اما در سال ۱۳۵۴ پاپ اینوسان ششم از او خواست تا برگردد، او نیز برگشت و شورشی به راه انداخت و در همان شورش کشته شد.

۲۹. دکتر پ پ - اشاره به پاپ و روحانیت و سلسله‌مراتب کلیسای کاتولیکی است.

۳۰. «جمعیت نظافتچیان تنگ‌دست و بیمار» - در واقع نیز چنین جمعیتی در دبلین وجود داشته است.

۳۱. شیلای من - «شیلانی - گارا» یکی دیگر از نام‌های استعاری ایرلند است. خانم‌سیوماز ماک مانوس (نام مستعار اتنا کاربری ۱۸۶۶-۱۹۰۲) شعری به این عنوان سروده است. نام نامزد رابرت امت شیلای نبوده بلکه سارا کوران بوده است.

۳۲. جوان زیبایی از فارغ‌التحصیلان آکسفورد - در سال ۱۸۰۶ (سه سال پس از اعدام امت) سارا کوران با سروان هنری استارجیون (۱۸۱۴-۱۷۸۱) یکی از افسران قشون سلطنتی انگلیس ازدواج کرد. وی برادرزاده لرد راکینگام (۱۷۳۰-۱۷۸۲)، سیاستمدار و نخست‌وزیر انگلیس بود که به طرفداری از آمریکا و ایرلند شهرت داشت. استارجیون از فارغ‌التحصیلان دانشکده سلطنتی افسری بود نه فارغ‌التحصیل آکسفورد.

۳۳. از آن دوشیزه جوان تیره‌روز خواستگاری کرد... خواستگاری او بی‌معطلی پذیرفته شد از دواج سارا کوران احساسات ملی ایرلندی‌ها را که اخلاق دوران ویکتوریا بر آنان حاکم بود آزرده ساخت. جاستین هانتلی مکاری (۱۸۳۰-۱۹۱۲)، یکی از رمان‌نویسان و سیاست‌پیشگان ایرلندی در کتابی به عنوان «ایرلند از زمان اتحاد» می‌نویسد: «حیرت‌آور است که سه زنی که نام‌شان با سه چهره از بزرگ‌ترین چهره‌های جنبش انقلابی [ایرلندیان متحد و شورش سال ۱۷۸۹] - ارتباط می‌یابد - یعنی لرد ادوارد فیتزجرالد، زن وولفتون و نامزد رابرت امت - با قبول عشق و نام دیگران یاد آن مردان بزرگ را که با زندگی آنان پیوند داشتند لکه‌دار کردند.»

۳۴. جمع کثیری از سپاهیان هندی را... دم توپ گذاشته بود. - دسته‌های هندی را که در قشون انگلیس

بودند هرگاه شورش می‌کردند دم توپ می‌گذاشتند تا «عبرت» دیگران باشد. این مجازات از زمان امپراتوران مغول (۱۸۵۷-۱۵۲۶) در هند مرسوم شد و بعداً انگلیسی‌ها این رسم را در هندوستان ادامه دادند.

۳۵. اشك دزدانه - نام قطعه‌ای است در اپرای ایتالیایی «اکسیر عشق» اثر دونیزتی. در این اپرای کم‌دی، دختری به نام آدینا دل از روستایی الکن کمرویی به نام نورینو می‌رباید و از ابراز عشق لکننت‌آمیز او آن قدر کلافه می‌شود که حاضر می‌شود با سرباز قلدر پرهیاهویی ازدواج کند. نورینو سعی می‌کند تا بل‌که به یاری اکسیر عشق (شراب کم‌بها) که می‌گفتند نوشابه‌ی تریستان و ایزوت بوده است خود را عوض کند. پیش از آن‌که نورینو به مال و منالی برسد و با آدینا ازدواج کند، در چشم آدینا «اشك دزدانه» ای می‌بیند و از آن‌جا می‌فهمد که آدینا او را دوست می‌دارد و از ازدواج با آن سرباز گریزان است. نورینو قطعه «اشك دزدانه» را می‌خواند (در پرده دوم، صحنه دوم اپرا)، آدینا برمی‌گردد، به گریه می‌افتد و به نورینو ابراز عشق می‌کند و سپس هرکدام يك بطري دیگر از اکسیر عشق می‌خرند.